

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وقد رجوت ان لا تخيب بين ذين و ذين منيتى فحقق رجائى و اسمع دعائى يا خير من دعاه داع
و افضل من رجاه راج

ای پروردگار امید دارم که بین این دو و این دو، آن آرزو و امنیه‌ی من را تو برآورده کنی، و مرا
در این آرزو و امید بی نصیب نگردانی. فحقق رجائى پس امید مرا محقق کن، و اسمع دعائى و تقاضای
مرا بشنو ای کسی که بهترین شنونده هستی برای کسی که صدا می زند و از میان افراد و اشخاص و
موجودات افضل افرادی هستی که به او امید بسته اند.

دیشب خدمت رفقا عرض شد آنچه که در قبال پروردگار مربوط به ماست، عبارت است از
سوال و درخواست، سوال و درخواستی که همراه با عصیان اوست، و با تمرد از دستورات اوست، و
سرپیچی از فرامین اوست، سوال ما همراه با این مطلب است، پس بنابراین عینا فرمایش قبل امام سجاد
است که عرضه می دارد به پروردگار ادعوك يا رب بلسان قد اخرسه ذنبه، ای پروردگار، من که تو را
می خوانم و از تو تقاضا و درخواست و طلب می کنم با زبانی است که گناه او را الکن و لال کرده، با
این زبان تو را می خوانم حالا خودت هر چی می دانی و هر کاری می خواهی بکنی دیگر ما همین هستیم،

ما و ضعیتمان این است، زبان ما، زبان فرد گناهکار است.

یک روز یکی، یک شخصی را آورده بود پیش مرحوم آقا، یک پیرمردی بود طهران که در خانه اش شبها مجالس روضه و سینه زنی داشت دو سه ساعت همینطور سینه زنی و ... داشت تا یک بعد از نصف شب و اینها و بعد هم آبگوشت می دادند و چی می دادند و خلق الله مرخص می شدند، توسل دیگر! اسمش را گذاشته بودند مجلس توسل و از این چیزها، شبهای جمعه.

من یک دفعه او را در یک جا دیدم می خواستم ببینم میزان معرفتش به امام علیه السلام چقدر است؟ دیدم که بابا خیلی این پرت است از قضیه، اصلا هر را از بر تشخیص نمی دهد و بعد خودش را جزو پیشتازان ولایت و توسل قلمداد کرده است. حالا دیگر بماند.

این را آورده بود پیش مرحوم آقا، به عنوان اینکه خب [این] یک فردی است بسیار بسیار! همان کسی که به من گفته بود به آقا بگو که عصر جمعه به جای دعای سمات زیارت عاشورا بخوانند! ماشالله به فهم و! نمی دانم این تحفه و زیرخاکی را از کجا پیدا کرده بود؟ به من گفت فلانی آمده اینجا می خواهی بیایم پیش آقا، گفتم آخر خدا بگویم چه کارت کند؟ اینها را ببر خانه خودت اگر دلت می خواهد، این پدر ما چه گناهی کرده گیر امثال شماها افتاده؟ آخر این کیست [که تو] می خواهی؟ نه! تو چی کار داری؟ تو به آقا بگو، خب اگر به آقا نگویم فردا می گویند آقا به آقا سید محسن گفتیم بیاید به شما بگوید نگفت! اتفاق افتاده‌ها، به ما بعضی از مطالب را افراد و رفقا می گفتند و من صلاح نمی دیدم این حرف را اصلاً به آقا بزنم، اصلاً درست نبوده و نگفتم، بعدها دیدیم او او چه شری به پا شد! شکایت به آقا و یکی دو تا هم نبوده، موارد عدیده [بوده]، خب حالا آقا چی کار کنند؟ خب هیچی ما را می خواستند و دعوا می کردند جلوی آنها، وقتی یک حرفی به شما می زنند [که] به من بگویی نباید از خودت اظهار نظر کنی تو وظیفه‌ات این است که، و ما هم می گفتیم چشم، ولی کار خودمان را می کردیم.

این گفت که آقا این را بگو، ما هم آمدیم گفتیم، حالا من هم نشستم، این آمده [تا] نشست، این دکمه را زد شروع کرد نوار چرخیدن، یک شِرُّورهایی می گفت، یک شرُّورهایی! از جمله مطالب ایشان این بود که بحمدالله و به فضل خدا این دندانش هم هی می رفت اینور و آنور و می آمد، خوب درست جا نینداخته بود و هی درست می کرد و جا می انداخت می گفت به فضل خدا الحمدلله به آنجا رسیدم که دیگر گناهی از من سر نمی زند، هر چرند و پرندهی که می گفت آقا تا حالا دندان روی جگر گذاشته بودند و هیچی نمی گفتند اینجا دیگر طاقشان تمام شد، گفت همین که احساس می کنید گناه نمی کنید بالاترین گناهی است که هیچ امیدی به برطرف شدنش و به بخشش وجود ندارد.

این یک دفعه گفت چی آقا؟ اصلاً چیز شد، اصلاً! خب تا حالا کسی بهش این حرفها را زده بود، تا حالا فقط هندوانه می گذاشتند بغلش، هندوانه‌های بیست کیلویی سی کیلویی حتی تا چهل و پنجاه و شصت کیلویی هم شنیدیم، حالا نمی دانم [از] کدام [یک بوده؟] از این هندوانه‌های بندرعباسی هست می گویند می گذارند زیر بغل اینها و حاج آقا و حاج آقا و اهل توسل و فلان و امان امان از این مردم و امان از این احمق‌ها که اینطور باعث اتلاف وقت مردم می شوند.

این یک دفعه! گفتند بله همین است، همین که احساس می کنید دیگر گناهی نمی کنید بالاترین گناه است زیرا عبد در مقام عبودیت احساس صلاح در قبال مولا را نمی کند، این دیگر هیچی

اصلا، دیگر هیچی، اصلا دیگر ساکت شد و و آن بنده خدا هم خب واسطه فیض بود، و فهمید که مثل اینکه به کاهدون زده، همیشه هم که چیز نیست گاهی اوقات به کاهدون می خورد. خلاصه کولش را برداشت و آورد، در کوچه به او گفتم ای چشمت درآید گفتم به تو که آخر جلوی همان پیرمرد [، او] هم بود گفتم به تو که آخر وقت پدر ما را نگیر و چیز نکن و اینها.

احساس گناه ما دیگر نداریم، احساس گناه نداریم! چی چی احساس گناه نداری آفاجان؟ چی احساس گناه نداری؟ گناه شراب خوردن و از دیوار مردم بالا رفتن که نیست، گناه عبارت است از کدورت و پوششی که بر نفس غلبه می کند و می افتد و انسان در مقابل پروردگار برای خود وزانت و متانت و استقلال و حیثیت وجودیه قائل است، این معنا معنای گناه است و هر شخصی که گناه می کند در این قضیه وارد می شود، در بعضی از موارد گناه این حیثیت کم است، در مواردی زیاد است، در بعضی موارد اصلا مسئله ی این استقلال برای آن فرد خیلی تجلی ندارد، فرض کنید که فرد نوجوان است، جوان است، خیلی از مطالب سر در نمی آورد، خیلی از مسائل به گوشش نرسیده، این اصلا نمی فهمد، تشخیص نمی دهد که ا عجب! این هم ممکن است که خلاف باشد، خلاف باشد.

من در بعضی از اوقات با بعضی از افراد صحبت می کنم راجع به ...، وقتی که یک تذکری می دهم فرض کنید که شخصی که خب، اصلا تعجب می کنم این اصلا نمی فهمیده که این تا حالا گناه است! اصلا نمی فهمیده، به منخيله اش خطور نمی کرده که این عمل خلاف و عمل زشت اصلا گناه است تمرد است، و وقتی که می گویم اصلا عجیب خیلی منقلب می شود.

لذا آن جنبه ی حیثیت استقلالیه و انانیتی که یک شخص مسن و یک شخص در سن بالا دارد نسبت به پروردگار و نسبت به توغل در دنیا و تعلق به دنیا، هیچ وقت یک همچین چیزی را یک جوان یا یک نوجوان و اینها ندارد، و بر همین اساس است که باید مسائل حقوقیه و جزائیه و مکافات و قصاص و دیات و امثال ذلک، روی این مسئله باید سنجیده بشود، باید سنجیده بشود. ان شاء الله اگر خداوند توفیق داد در کتابی که هی وعده اش را دادیم و تابحال هم موفق نشدیم، در کتاب ارتداد در اسلام، در آنجا خواهیم گفت که اصلا بسیاری از آنچه را که خیلی ها، آن مسائل و قضایا و مصادیق را از جمله ی ارتداد می دانند اصلا ارتداد نیست. اشتباه است، خطا است، نفهمی است، جهالت است، عدم علم است، لغزش است، عدم اطلاع است، عدم سعه وجودی است، و عدم سعه ظرفیت [است]. بله؟ ان شاء الله در آنجا بیان می کنیم، لذا یک فردی که یک عمل خلافی انجام داده اینطور نیست حاکم شرع او را بیاورد هشتادتا تازیانه بزن! نخیر، باید نگاه کند به خصوصیات روحی او و به مسائل و

جوانب

او و آن قضایایی که در آن قرار داشته و فضایی که در آن فضا بوده، و تخیلات و توهمات او، هزار نکته در اینجا باید مراعات بشود و بر حسب آن‌ها باید نتیجه گرفته شود و تصمیم گرفته شود که راجع به این مورد و در این مصداق چه باید کرد؟ ممکن است یک نفر همان عمل خلاف را انجام بدهد، در یک سن دیگری در یک موقعیت دیگری، حتی لازم باشد بیش از آن مقداری که شارع به حسب ظاهر تعیین برای حد کرده است او را مورد عقاب قرار داد، بر حسب مصالحی که در اینجا هست. اینطور نیست که همه به یک شکل و به یک عنوان و به یک قسم مورد خطاب و عتاب قرار بگیرند. نه! اینطوری نیست، فرق می‌کند. آن جهت انانیت و خصوصیت و میزان کدورت و ظلمت فاعلی نه فعلی، نسبت به تعیین موارد جزا و آثار فعل، تاثیر غیرقابل انکاری دارد. و بر آن اساس فقیه یا قاضی و حاکم باید فرد را مورد مصداق برای تبعات آثار برای فعل قرار بدهد چه در جهت اثبات چه در جهت نفی.

خب این مسئله به همان حیثیت درونی انسان برمی‌گردد، که انسان در قبال پروردگار چقدر ایستاده است، و در قبال پروردگار چقدر برای خود حساب باز کرده است، همه به آن قضیه برمی‌گردد. دیشب خدمت رفقا عرض کردیم که در مسئله‌ی عبد دو حیثیت قرار دارد نسبت به پروردگار، یکی آن فعلی است که انجام می‌دهد کاری که انجام می‌دهد، از نقطه‌ی نظر فعل و از نقطه‌ی نظر کار ممکن است که کار او با کار سایر افراد تفاوتی نداشته باشد، یا عملی که ما انجام می‌دهیم با عمل و فعلی که یک ولی الهی انجام می‌دهد از نظر ظاهر فرقی نداشته باشد، شما به رکوع می‌روید چه می‌گویید؟ در ذکر رکوع، سبحان ربی العظیم و بحمد، سبحان ربی العظیم و بحمد سبحان ربی العظیم و بحمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد

این ذکر رکوعی بود که ما همیشه از مرحوم حداد می‌شنیدیم، سه تا سبحان البته یکیش هم کافی است، سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمد و سجده هم همینطور ایشان سه مرتبه می‌گفتند و حتما هم صلوات در رکوع و در سجده را ایشان خب می‌فرستادند، خیلی خب، حالا بنده هم می‌روم رکوع همینطور می‌گویم، خب چه فرقی کرد؟ من هم می‌روم در رکوع سه بار می‌گویم سبحان ربی العظیم و بحمد، خب من هم شدم او؟ من هم شدم حضرت حداد؟ یا این سه مرتبه ذکر رکوع کارم تمام شد؟ این می‌شود چی؟ این می‌شود تشابه مقام اثبات با مقام اثبات ظاهری در اولیاء الهی. ما در این مسئله با آنها تشابه داریم.

کلام ما ممکن است مثل کلام آنها باشد، ذکر ما ممکن است مثل ذکر آنها باشد، شبها قبل از

دعای خواب آنها دعای اللهم یا من احتجب بشعاع نوره ان نواذر خلقه، این دعای احتجاب را می خواندند به شاگردان خودشان هم حالا نه به همه، دستور این دعا را هم می دادند، آنها هم می خواندند، خود مرحوم

والد رضوان الله عليه بنده یادم است، قبل از خواب، الان صدای ایشان در گوشم است وقتی که آهسته این دعا را می خواندند در رختخواب، اللهم یا من احتجب بشعاع عجیب دعائی است واقعا، مخصوصا آن فقرات آخرش که اصلا کولاک می کند، این کیفیت ظهور مقام احدیت و ذات را در مظاهر اسماء کلیه و صفات کلی.

این را می خواندند، هنوز این دعایی که می خواندند در گوش ما هست، دعایی که توصیه می کردند افراد در قنوت شفع یا وتر، آن دعا را بخوانند، کدام دعا؟ دعای سحر ماه مبارک رمضان از امام باقر علیه السلام، اللهم انی اسئلك من بهائك باباه و کل بهائك بهی، مو بر بدن انسان راست می کند واقعا این دعای حضرت، واقعا عجیب است. دعای عجیبی است که فقط و فقط به خود ذات پروردگار توجه دارد و بس، حتی به آلاء و نعماء و مظاهر او اصلا توجه ندارد خیلی دعای عجیبی است.

ایشان دستور می دادند و چقدر خوب است که رفقا همه این کار را هم انجام بدهند، چون دستور دستور خاص نبوده، که در قنوت نماز شفع نماز شب، یا نماز وتر هر کدام، البته شفع بهتر است همان دو رکعت آخر که رکعت دهم باشد، همین دعا را دعای قنوت قرار بدهد، اول با مفاتیح، مفاتیح را دست بگیرد، این دعا را بخوانید وقتی که حفظ شدید آن وقت از حفظ دعا را در نماز شفع بخوانید آثار عجیبی دارد، بسیار آثار عجیبی، خود مرحوم حداد شنیدم که فرمودند مداومت بر این دعا گنج هایی از معرفت را به روی انسان باز می کند، مداومت، مداومت بر این دعای امام باقر علیه السلام.

خب ما هم همین کار را می کنیم، خیلی خب حالا ما شدیم آقای حداد؟ ما شدیم نعوذ بالله امام باقر؟ کسی که می آید این دعا را انشاء می کند و به شیعیان دستور می دهد که این دعا را بخوانند، امام باقر علیه السلام، خب آن چه معنایی، آن چه حقیقتی در پشت این دعا داشت؟ واللّه حمار هم می فهمد یک قضیه ای هست، چیه ما هی خودمان را می زنیم به آن راه؟ آخر چی؟ حمار هم می فهمد یک تفاوتی هست، بین این و بین آن.

خدایا من تو را به بهاء تو قسم می دهم در حالی که هر بهاء و تجلی بهاء تو، خودش دریائی از بهاء و عظمت است، خدایا من قسم می دهم تو را به تمام بهائت با تمام سعه و جودی، این چیست؟ این امام باقر چی می خواهد اینجا بفرماید؟ چی می خواهد بگوید؟ بها بها بهاء! چه قضیه ای هست؟ ما معنای این بهاء را در کدام یک از این کتب فقهی می توانیم پیدا کنیم؟ کتب اصولی؟ کتب لغت و المنجد و لسان العرب می توانیم پیدا کنیم این بهائی را که امام صادق می فرمایند؟ خب بفرمایید دیگر آقا! آقا سوال می کنیم جواب بدهید دیگر! خب بگویید منظور امام باقر چیست؟ منظور امام باقر در اینجا

چيست؟ غير

از این دو متری که ما در جلوی پایمان داریم می‌بینیم چی داریم احساس می‌کنیم؟ چه چیزی می‌فهمیم؟ آیا همان مقدار از معرفتی که در ما هست همان مقدار باعث شده که امام باقر این دعا را انشاء بفرماید؟ همین مقدار دیگر! آره همین دیگر، وظیفه‌ی عبد عبودیت است، کاری ندارد به اینکه مولا کی هست و چی هست، خیلی خوب، بها دیگر، خدایا تو خیلی بها داری، عظمت داری، قیمتت زیاد است. یعنی همین مقداری که الان ما داریم می‌فهمیم همین مقدار علت برای انشاء این دعاست؟ ای ای ای، ماشالله ماشالله! خوب آن طرف مطلب چیست؟ ببینید! امشب صحبت را از یک جا دیگر شروع کردم تا اینکه به یک نکته‌ی بسیار دقیق که خیلی از ماها از این نکته غافل هستیم به آنجا برسیم گرچه یک مقداری مقدمه‌اش مقدمه‌ی بعید است، آن حقیقت ربطیه‌ای که بین عبد و پروردگار است، آن حقیقت ربطیه اصل و اساس و اس و مُخ و حقیقت و ریشه‌ی همه‌ی تصرفات و امور ما را تشکیل می‌دهد، که او عین مقام عبودیت است، آن حقیقت ربطیه، همان حقیقت اتصالیه، همان توجه نفس و توجه قلب به مراتبی که دارد، هر مقدار بیشتر همان مقدار نصیب افزون‌تر، هر چه بیشتر نصیب افزون‌تر. در آیه قرآن مگر نداریم؟ در قربانی **لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ النُّفُوسُ مِنْكُمْ الْحَجَّ**، ۳۷ این آیه یعنی چه؟ این یعنی چه؟ یعنی گوشت این قربانی، خون این قربانی، پشم قربانی، این اعضا و جوارح، این که به خدا نمی‌رسد، گوشتش را شماها می‌خورید به خدا چه مربوط است؟ این به خدا چه ربطی دارد؟ گوشتش را شما دارید تکه تکه می‌کنید و تقسیم می‌کنید بین خودتان، به همسایه‌ها می‌دهید، به قوم و خویش می‌دهید خوب این ربطی به خدا ندارد، چرا منتش را سر خدا می‌گذارید؟ بعضی‌ها می‌آیند گوشت قربانی می‌کنند بعد هم همش را برمی‌دارند برای خودشان و می‌گذارند در یخچال و فریزر و فلان و این حرفها! حالا یک دُم و سُم و چیزی پیدا بکنند می‌دهند قربانی! این [که] قربانی نیست. این که قربانی نشد. گوشتش را که خودتان برمی‌دارید می‌خورید، اعضا و جوارحش [را] که بین خودتان قسمت می‌کنید، خونش هم روی زمین ریخته می‌شود و خلاصه، اینهايش که ربطی به خدا ندارد، این مربوط به جنبه‌ی خلقی مسئله است، جنبه خلقی و جنبه ظهور قضیه است که این جنبه‌ی ظهور ارتباطی به خدا ندارد این مربوط به خودتان است، حالا یا به همسایه بدهید یا [خودتان بردارید]، بالاخره از اینجا می‌رود پایین، وارد شکم می‌شود دیگر، ارتباط به خدا ندارد.

اگر در این قربانی قصد قربت داشتید، کسی متوجه نمی‌شود، اگر هم در این قربانی قصد قربت نداشتید آن هم کسی متوجه نمی‌شود، متوجه می‌شود؟ پیشانی کتور می‌اندازد؟ ها؟ مثلا اگر یکی

قصد قربانی نداشت شما نگاه می‌کنی می‌بینی صفر است، آقا! حواست را جمع کن! برای خدا قربانی
کن!

روی پیشانی چیزی نینداخته! خدا هم خیلی ستار العیوب است اگر قرار بود اینجا یک کنتور می گذاشت ای وای! اول من باید فرار می کردم، بعد هم شما از دست ما! واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند، چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند! بله!

یکی از دوستان نقل می کرد می گفت یک روز صبح رفته بودم برای زیارت حضرت خواجه، کسی نیامده بود، خب برای او در را باز می کردند آشنا بود و اینها، باز می کردند، می گفت همینطور که نشسته بودم دیدم یک مرتبه یک عده ای آمدند! هنوز رسمی نشده بود که در را باز کنند و مردم بیایند، و خب بله! بعضی ها حتما باید زیارتشان غیر رسمی باشد! به شکل غیر عادی!

گفت خلاصه در را باز کردند و یک عده ای آمدند و در میان آنها یک معممی بود، هنوز هم هست، می گفت ما کفشان را درآورده بودیم، هر وقت به زیارت جناب خواجه، به شیراز مشرف می شوید کفشان را در بیاورید، کفشان را پایین در بیاورید که:

سرزده داخل مشو *** میکده حمام نیست،

بنده با چشم خودم دیدم همین امسال که به قبرستان بقیع مشرف می شدم بعضی از افرادی را که شاید باورش برای شما مشکل باشد، با کفش تا دم مقابر مطهره ای ائمه ی بقیع رفته بودند! با کفش و نعلین رفته بودند. ولی بعضی از افراد دیگر هم دیده بودم از همین افراد عادی، اینها کفششان را درآورده بودند و دست گرفته بودند خوشا به حالشان، خوشا به حالشان. حالا زیارت کدام یک از اینها نزدیک تر است؟ ها؟ تقرب آن بیشتر است یا آن؟ تقرب کدام بیشتر است؟ ولکن یناله التقوا منکم، با چه معرفتی به زیارت امام مجتبی و حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق آمدی؟ با چه معرفتی؟ احمق! چرا کفشت را در نیاوردی؟ حتما باید طلا و جواهرات امام رضا جلوی چشمت بیاید تا [کفشت را] در کفشداری در بیاوری؟ او که یکی است این که چهارتاست، اینها پدران او هستند تازه، ها! حتما باید در طلا و گنبد طلای امام رضا را ببینی؟ او که زیارت زیارت خشت و طلا است دیگر زیارت امام رضا نیست. دیگر زیارت امام رضا نیست.

کفشان را در بیاورید و بروید برای زیارت حضرت خواجه و همت بخواهید، بر سر تربت ما چون گذری همت خواه، خودش دارد یاد می دهد، همت، المرء یتیر بهمته، انسان با کسی که همت ندارد، عین سنگ آسیا همانجا می چرخد دور خودش، سنگ آسیا، حجر، این حجر هر چی هم می چرخد باز به زمین چسبیده است، یک سانت بالا نمی آید همان چسبیده است، مثل سنگ آسیاب.

خواجه هم همان را می‌گوید، بر سر تربت ما چون گذری همت خواه، همت بخواه، همت یعنی اراده، یعنی عزم، یعنی جدیت، یعنی قصد، یعنی اهتمام. بله این حرف درست است خب درست است که درست است خب چی شد؟ درست است خب درست است، راه بیفت، خب پیگیری کن، دنبالش را بگیر، همین درست است درست است! این معلوم است همت ندارد، همت ندارد اگر همت داشت می‌گفت درست است پی آن را هم می‌گرفت دیگر، که زیارتگه رندان جهان خواهد شد، زیارتگه رندان جهان خواهد شد! خدا رحمتش کند. خدا رحمت کند که هر چه خیر است در عالم از نفوس اینها برمی‌خیزد، اینها.

می‌گفت که ما نشسته بودیم و دیدیم بله! آمدند و با کفش! خب جورابشان خاک می‌خورد! خاک هم نبود بیچاره‌ها شب قبل آمده بودند همه‌ی آنجا را شسته بودند، یک عده جوان و فلان و جوانهای پرشور و پرحرارت و فلان، من دیده بودم آنها را می‌آیند و می‌شورند و گلاب می‌ریزند و چه می‌کنند، یک شب خود بنده هم بودم، بعضی از شبهایی که اینها این کارها را می‌کردند، بله شسته بودند اصلا خاک هم نبود، گرد هم پیدا نمی‌شد ولی خب بالاخره حالا دیگر، پای مبارک شاید مثلا سردش بشود! خلاصه اینها آمدند همینطوری بالا و شروع کردند بله! گفتن و خندیدن! نه فاتحه‌ای نه چیزی، نه خلاصه توجهی، نه ذکری هیچی هیچی، بله چه جای خوبی است، چه گل‌های خوبی دارد و معطر است و بله! خیلی همچنین آن آقا هم اینجوری اینجوری می‌کرد و فلان، یک مرتبه یک بنده خدایی بود آنجا، بله پیدا شد که مسئول همانجا بود، حافظ دستش بود، این آقا، یک دفعه دنگش گرفت که آقا یک فالی برای ما بزن، یک فالی بزن و حال خوشی بهش دست داده بود، خواجه هم نه گذاشت و نه برداشت، فالش این آمد، واعظان کین جلوه در محراب و منبر!..... آقا می‌گویند رنگ این شده بود مثل لبو، لبو دیدید؟ لبو چند جور است، از آن لبو قرمزها که خیلی دیگر رنگش! سرش را انداخته بود پایین، حالا این هم هی می‌خواند، مشکل!...! التفات می‌فرمایید حضرت آقا، واعظان کین جلوه در محراب و منبر، آن هم معلوم بود که هیچ توطئه‌ای نبوده، زده بوده دیگر، جلوی همه، نه نشانه‌ای داشته، نه چیزی بوده. با دُم شیر بازی نکن آقا جان، با همه جا می‌خواهی بازی کنی با دُم شیر بازی نکن، اولیاء اینها اصد الله هستند، اینها اصود هستند و با اصود خدا آدم نمی‌تواند بازی کند! این بازی‌ها را بروید برای خودتان بگذارید، خودتان! بله. ولی اینجا مسئله‌اش فرق می‌کند. بر سر تربت ما چون گذری همت خواه، که زیارتگه رندان جهان خواهد شد.

آن وقت این جنبه که آن حقیقت و واقعیت پشت قضیه که آن جنبه‌ی ربطی و ارتباط با پروردگار است آن اصل و اساس جنبه‌ی اثباتی مطلب است هر چه هست آن جنبه‌ی ثبوتی است، و به میزان آن جنبه‌ی ثبوتی است که به جنبه‌ی اثباتی بها می‌دهند، ارزش می‌دهند، قیمت می‌دهند، بالا می‌رود، خدا می‌گوید آن نیتی که داری که می‌خواهی قربانی برای من کنی، گوسفند ذبح کنی و به فقرا تقسیم کنی، این عمل را می‌خواهی در راه رضای خدا انجام بدهی، می‌خواهی به رفقا و دوستانت اهدا کنی، آن جنبه‌ی الهی و جنبه‌ی قربت است که به من می‌رسد نه گوشتش، گوشتش که بالا نمی‌آید گوشتش که پایین می‌رود، از این گردن و حلقوم و گلوی مبارک پایین می‌رود و وارد معده می‌شود، گوشت که بالا نمی‌رود، استخوان که بالا نمی‌رود، آنچه که بالا می‌رود باید او حیثیت تجرّديه داشته باشد تا منطبق با تجرد عوالم غیب باشد و توافق در سنخیت، لازمه‌ی حقیقت اتحاد است، آن نیتی که در قلب و ذهن است او می‌رسد به من، ولكن یناله التقوا منکم، تقوا چیست؟ یعنی نیت خالص، نیت صالح، در آن خدعه نیست، در آن چشم و هم چشمی نیست، در آن رعایت بعضی از مصالح نیست، این چندی پیش برای ما گوشت آورده اگر من گوشت نیاورم بد است، من هم تلافی کنم و حالا برایش ببرم، اینها چشم و هم چشمی است، اینها خراب می‌کند و فایده‌ای ندارد.

آنی که نیت، نیت خالص است و محقق جنبه‌ی عبودیت است، آن به خدا می‌رسد، و آن حیثیت حیثیت تجرّديه است، مجرد است، دیگر ماده نیست، خدا هم مجرد است پس این مجرد به آن مجرد تقرب پیدا می‌کند این حقیقت یناله التقوا منکم، اصل و اساس در همه‌ی تصرفاتی است که انسان انجام می‌دهد در این دنیا، چه تصرفات شخصیه چه تصرفات اجتماعی یا تصرفات سیاسیه یا تصرفات در معاملات و مسائلی که مربوط به این دنیا است. آن حقیقت حقیقتی است که اصل و اساس است، اما کارهایی که ما انجام می‌دهیم آن کارها خب همه شبیه هم است، مثل هم است، شاید فرقی نکنند، دو تا مسجد هر دو نماز می‌خوانند در یکی از آنها سیدالشهدا نماز می‌خواند در آن مسجد عمر سعد نماز می‌خواند، عمر سعد هم پیش نماز بود دیگر، در کوفه پیش نماز بود، یکی از پیش نمازها عمر سعد بود، خب هر دو هم نماز می‌خوانند هر دو هم می‌گویند بسم الله هر دو هم می‌گویند الحمد لله رب العالمین هر دو رکوع و هر دو سجود، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، خب چی؟ تمام شد دیگر، با همدیگر فرقی نمی‌کنند، من نگاه بکنم هیچی نمی‌فهمم، اگر می‌فهمیدم خب دیگر دنبال عمر سعد نمی‌رفتم، پس معلوم است من نمی‌فهمم، من به چی نگاه می‌کنم؟ اثبات، من به ثبوت اطلاع ندارم، توجه کنید این است قضیه، داریم می‌رسیم به مسئله، آنی که من دارم بهش نگاه می‌کنم، فقط مسئله،

اثبات است، فقط همین اعمال و رفتار ظاهری است، همین الله، از اینجا از دم این زانو قشنگ بیاید، الله اکبر اینجا که می‌رسد، دم گوش تکان هم ندهید، مردم تکان می‌دهند، من دیدم اینجا گوششان را تکان می‌دهند خدا بشنود، این الله اکبر، بعد هم خب بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله

هم امام حسین دارد می‌گوید هم عمر سعد دارد می‌گوید، هر دو هم مثل هم دارند خیلی دقت کنیم اینجا است که بندها می‌لرزد، اینجا است قضیه خب امام حسین را از کجا شناختیم؟ این که با همدیگر فرقی نکردند، آن هم قشنگ، آن پدر سوخته به خاطر اینکه آن را بیشتر اتفاقاً گول بزندی کار می‌کند؟

هی چربش می‌کند و سبحان را بیشتر می‌کند و چیزهای دیگر، حربه همین است دیگر، وسائل همین است دیگر. حالا امام حسین يك سبحان می‌گوید و بعد بلند می‌شود، من نمی‌دانم شاید حضرت سه تا می‌گفت من خبر ندارم از خودم می‌گویم، يك سبحان رب العظیم و بحمده اللهم صل علی و آل محمد، نیاز ندارد، امام حسین نیاز به ظاهر سازی ندارد، امام حسین نیاز به کلک ندارد، امام حسین نیاز به خدعه ندارد، به ریا ندارد، امام حسین نیاز به تبسم و همچنین يك خرده! به اینها ندارد، ها؟ امام حسین نیاز به کلمات را پایین آوردن و بالا رفتن و! نیاز به اینها ندارد، می‌گوید آه منم، می‌خواهی بیا می‌خواهی بیا، خدا حافظ شما، شب عاشورا هم سی نفر بیشتر با من نیستند بقیه هم اصحاب خودم هستند روی هم رفته چند تا؟ ۷۲ تا والسلام نامه تمام، یا علی ما رفتیم، این کاری که امام حسین کرد. نه منت، شخص گفت که شمشیر و اسب من را بگیر که کسی که بر این اسب سوار شده است فلان است و کسی که شمشیر دارد به سنگ بزند، حضرت فرمودند و ما کنت اتخذ المضلین عضدا، بلند شو برو گمشو، احمق! من آمدم با آن حیثیت ربطیه‌ی تو کار دارم، شمشیر به من می‌خواهی بدهی چه کار؟ بلند شو برو! من از مضلین پناه نمی‌گیرم، کمک نمی‌گیرم و مضلین را به عنوان عضد و بازوی خود اختیار نمی‌کنم. منی که فردا هزارتا تکه می‌کنند من را، چی بلند شوم بیایم بگویم آقا بلند شو؟ بیا بیچاره‌ی بدبخت، دارم دستت را می‌گیرم، وارد دریای رحمت بی‌پایان خدا می‌کنم! شمشیر داری به من می‌دهی؟ داری شمشیر به من می‌دهی؟ داری به من اسب می‌دهی؟ و ما کنت متخذ المضلین عضدا، اینها! ببینید اینها را باید ما بنویسیم بگذاریم جلوی چشمان، این کلمات، کلمات امام حسین است، البته این آیه‌ی قرآن است اما استشهاد حضرت است.

خب مقام اثباتشان را شما نگاه می‌کنید می‌بینید یکی است، در مقام اثبات، او نماز می‌خواند

او هم نماز می خواند، او روزه می گیرد این هم روزه می گیرد، او منبر می رود این هم منبر می رود، اینها افرادی بودند [که] اتفاقاً خیلی هم قشنگ صحبت می کردند، بسیار صحبت می کردند، صحبت های جالب و

جاذب، صحبت کردن که خب و انّ منّ البیان لـسحرا، صحبت‌هایی هست که می‌گیرد، راجع به همین جریان نفوذ فاشیسم در اروپا، می‌گویند وقتی که این هیتلر صحبت می‌کرد انگار همه در تسخیر او قرار می‌گرفتند، مسحور صحبت او می‌شدند، خب خود این یک نوع هنرپیشگی است، یک نوع هنرنمایی است که انسان چگونه صحبت بکند و حالا اگر خب یک نفس قوی هم داشته باشد خب ضمیمه‌اش می‌شود.

اما آنچه که مربوط به ارتباط بین او و پروردگار است چیست قضیه؟ در مسجد سیدالشهدا وقتی که شما می‌آید، در آنجا چه ارتباطی احساس می‌کنید؟ در مسجد عمرسعد در کوفه می‌روید، آنجا چه ارتباطی احساس می‌کنید؟ در آنجا می‌روید حمد و الضالین و رکوع و سجده را به حسب ظاهر می‌بینید، یک خرده چشم باطنتان باز باشد شیطان مجسم را در آنجا می‌بینید که دارد سجده می‌کند، رکوع می‌کند و الضالین می‌گوید. شیطان ایستاده در محراب و دارد بسم الله می‌گوید، شیطان دارد می‌گوید ایاک نعبد، شیطان دارد می‌گوید! شیطان همین شیطان رجیم، و همین شیطان لعین، ایستاده دارد سبحان می‌گوید، بله! خیلی عالی، خیلی! آنجا می‌آیی در مسجد مدینه سیدالشهدا را می‌بینید او دارد نماز می‌خواند، خدای مجسم ایستاده است و دارد به مقام محمود خودش، خودش را حمد می‌کند، این کجا آن کجا؟ این کجا و آن کجا؟

مقام اثبات، هر دو یکی است، هر دو می‌روند رکوع هر دو بلند می‌شوند هر دو می‌روند سجده هر دو می‌نشینند، تشهد می‌کنند، قیام می‌کنند، اینها همه به جای خود، همه هست. اما پشت این قضیه؟ همین تمام شد؟ یعنی مثل هم هستند دیگر، اگر تمام شد یعنی مثل هم هستند پس بین عمرسعد و امام حسین دیگر فرقی نیست دیگر، خب هر دو رکوع کردند و هر دو سجود کردند و خب تمام شد، پس چیست آنی که ما را به فکر می‌اندازد و آنچه که برای ما دغدغه ایجاد می‌کند که ببینیم قضیه چیست؟ برویم پشت سر پسر رسول خدا بایستیم نرویم پشت سر پسر سعد وقاص، در حالی که هر دو می‌گویند و الضالین، هر دو می‌گویند ایاک نعبد و ایاک نستعین، هر دو می‌گویند سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی، هر دو دارند می‌گویند اما آنجا نرو اینجا بیا، این قضیه چیست؟ این برای چیست؟ حیثیت ربطیه است.

آن حیثیت ربطیه‌ای که پشت این است که به او می‌گویند مقام ثبوت، اصطلاحاً، فنی، مقام ثبوت، آن مقام ثبوتش ذات پروردگار است که تجلی کرده در ظهور و در مظهریت عبودیت، خود ذات پروردگار آمده در مقام عبد، دارد خود را حمد می‌کند، خود را تسبیح می‌کند آن مربوط به امام است‌ها،

مربوط به امام معصوم است و گرنه در سایر افراد خب مراتب مراتب پایین تر است. آن دیگر به تجلی تام خودش در این عبد در سیدالشهدا تجلی کرده و این تجلی دارد خود را حمد می کند، خود را تعظیم می کند، خود را تکبیر می کند، خود را تهلیل می کند، خود را تحمید می کند، همه اینها تجلی ذات است در این وجود مقدس، یعنی خود همان تجلی این تقدس را ایجاد کرده و طهارت مطلقه را ایجاد کرده است. این می شود مقام چی؟ مقام ثبوت. آنور می روی نگاه می کنی شیطان مجسم، شیطان مجسم ایستاده، دارد در ظلمت محضه و کدورت محضه می گوید سبحان سبحان او هم دارد آن را می گوید آن طرف او دارد می گوید، این می شود مقام ثبوت. پس حقیقت عبودیت و حقیقت اسلام و حقیقت تشریح می شود آن مقام چی؟ مقام ثبوت نه مقام اثبات که همان ظاهر و اینها باشد.

مطلب را گرفتیم؟ حالا ما نگاه می کنیم می بینیم جا عوض شده، یعنی بعضی ها وقتی که نگاه می کنند به مبانی اسلام، به احکام اسلام، به امام حسین نگاه می کنند به آن شمشیر زدن و بر علیه یزید قیام کردن و مبارزه کردن و فلان کردن و کشته شدن امام حسین نه به خود امام حسین، به آن. در نظری که می اندازیم برای گرفتن ملاک ما به جای ثبوت به اثبات نگاه می کنیم، این چطوری صحبت می کند، چه قسم ملاحظت می کند، چه قسم قیام می کند، رفتارش به چه نحو است؟ در این جلد سوم اسرار، اگر خداوند توفیق بدهد من مشغول هستم الان هم حتی دارم می نویسم راجع به این قضیه، حالا چه شد که یک دفعه این به سر ما افتاد که در اینجا این مسئله را امشب مطرح کنیم اما خب در آنجا توضیح بیشتری می دهیم ابوحنیفه یکی از مخالفین منصور دوانیقی است، مگر نبوده؟ مخالف منصور دوانیقی بوده، خب از یک نظر مورد تایید بوده چون در مقابل امام صادق بوده، و به خاطر حساب های شخصی که با منصور دوانیقی بوده، منصور دوانیقی او را در زندان می اندازد و در زندان هم می میرد، ابوحنیفه در زندان می میرد، دشمن شماره ی یک امام صادق علیه السلام، که امام صادق در مجالسشان که ابوحنیفه بودند از او تقیه می کردند و مطالب دیگری می فرمودند که این بلند نشود برود کار دست بدهد، و در خلاف هایش و مسائل بسیار وقیح! واقعا عجیب است.

یک دفعه من می خواندم در احوالاتش، پارسال بود کی بود خیلی وقت پیش بود، قاضی بلند می شود می آید پیش ابوحنیفه در کوفه بوده می گوید فلان کس را ما آوردیم به عنوان دزد و می خواهیم دستش را [قطع کنیم] و فلان، آوردند آنجا و صحبت کرد و گفت این باید دستش قطع بشود، وقتی که رفت آن شخصی که پیش ابوحنیفه نشسته بود گفت این که [حکمش] قطع شدن دست نیست، این که این است این که این کار را کرده، گفت ا راست می گویی و فلان! بعد گفت بفرست الان دستش

را قطع می‌کنند گفت و لش کن بگذار بکنند عیب ندارد حالا گذشته دیگر، اینقدر این معطل کرد تا رفتند دست آن بدبخت را قطع کردند که این از حرف خودش پایین نیاید! نگویند اشتباه کرده، آن وقت این دشمن شماره یک امام صادق، این را می‌اندازند در زندان، به خاطر مسائل خودشان دیگر، حالا دلیل نیست برای اینکه چون حالا در زندان منصور است پس بنابراین آدم خوبی است، نه! خوارج هم رفتند معاویه را بکشند حالا آدم خوبی بودند؟ همان خوارجی که آمدند برای کشتن امیرالمومنین همان خوارج هم رفتند سراغ معاویه، همان‌ها [هم] رفتند سراغ عمروعاص خب موفق نشدند [ولی] راجع به علی، دیگر آنها شمشیرشان اصابت کرد و اینها، خب اینها آدم خوبی نبودند، مگر دلیل بر این است که هر کسی فرض بکنید که مخالف با یک فرد مخالفی باشد فرد صالحی است؟ نخیر! دواعی! هزاران هزار داعی هست برای ارتباطات و موافق با آن فردی که در راه است و در رأس آن امام علیه السلام است نشانه برای [اصلاح] است ولی مخالفت با فرد مخالف دلیل نیست. دواعی مختلف ممکن است باشد برای مخالفت. دواعی دواعی مختلف است، این همه فئات مختلفه اینها در جهنم و در جهیم، اینها هیچکدامشان [اهل اصلاح] نیستند.

خب حالا همین آقا چون با خلیفه آمده مخالفت کرده، چون افراد را تهییج کرده برای مبارزه‌ی با منصور، به خاطر این می‌شود یک فرد انقلابی، فرد مبارز، فرد مجاهد، و از افتخارات اسلام! می‌شود از افتخارات اسلام! اینطور می‌نویسندها! نوشتند دیگر، در کتابهایشان نوشتند چرا؟ تو که داری افراد را دعوت می‌کنی، تو که داری نامه می‌نویسی نامه‌ی تو هم به منصور می‌رسد و دستور زندان می‌دهد، چرا خودت بلند نمی‌شوی؟ می‌گویند نه! من اینجا نشستم می‌خواهم تکالیف عباد را تعیین کنم! چرا خودت بلند نمی‌شوی؟ چرا خودت در خانه نشستی و می‌گویی لنگش کن مردم بروند جبهه؟ ابوحنیفه نشسته در خانه به مردم می‌گوید آقا بروید جبهه، جبهه‌ی با منصور دوانیقی، خودت بلند شو برو! ها! یک گلوله هم به کله‌ات بخورد تا بفهمی این گلوله‌ای که به کله‌ی مردم می‌خورد چه مزه می‌دهد؟ امیرالمومنین وقتی که شمشیر دستش می‌گرفت حسن و حسین هم با او در صفین بودند، خودش هم از همه‌ی مردم به لشکر نزدیکتر بود، نشسته بود مثل ابوحنیفه مردم را راه بیندازد به مبارزه‌ی با منصور دوانیقی و بعد هم آن نامه به دست منصور برسد و بگوید حالا بگیرید و در زندان و بعد هم در زندان فلان، نه! خودش هم بود وسط معرکه، نمی‌گفت لنگش کن، جانش هم مثل بقیه بود علی، تقدیر و مشیت الهی را هم برای همه یکسان می‌دید، حساب و کتابی هم بین خودش و غیر خودش، هزارتا اینور و آنور و چی چی محافظ و برج و بارو و نمی‌دانم تاثیر، برای خودش قرار نمی‌داد، نه بابا! همان

شب نوزدهم هم که

وقتی گفتند آقا با شما تا مسجد بیاییم گفت برای چی می خواهید بیایید؟ می خواهید بیایید چی کار کنید؟ آیا از تقدیر الهی می توانید من را حفظ کنید بلند شوید بیایید، نیامدند، آمدند در مسجد، ابن ملجم آمد زد. تازه آن چی بود؟ [او] عالم به خفیات هم بود، ما هیچی! این را هم نداریم، الحمدلله این را هم نداریم.

مگر از دست عزرائیل می شود فرار کرد؟ از مشیت و اراده‌ی خدا مگر می شود گریخت؟ خوب نمی شود، پس چه خبر است؟ چه خبر است؟

حالا ما فقط این خصوصیت را می بینیم، این موقعیت را می بینیم، فرد را از این دیدگاه نگاه می کنیم، برتری سیدالشهدا را به واسطه‌ی آن جهت ظاهری قلمداد می کنیم، بنده خدا امام مجتبی نه! [او] این حرفها را نداشت! مظلوم، مظلومتر از این امام مجتبی ما نداریم، حالا در جنگ صفین رشادتی که امام مجتبی انجام می داد اگر بیشتر از امام حسین نبود کمتر نبوده‌ها، ولی می دانید چرا امام مجتبی مظلوم واقع شد؟ جوابش را تا حالا گرفتید دیگر، چون امام مجتبی امام بود و امام یعنی آن حیثیت ثبوتیه و جنبه‌ی ربطیه‌ی عبودیتی که بین این مظهر و بین آن ظهور و بین پروردگار قرار دارد به خاطر این مظلوم واقع شد، اگر امام مجتبی هم مثل ابوحنیفه بود، اگر امام مجتبی هم مثل خوارج بود، اگر امام مجتبی هم مثل عبدالله ابن زبیر بود، اگر امام مجتبی هم مثل سایر افراد بود، دیگر الان امام مجتبی مظلوم نبود، به به، امام مجتبی شمشیر بزن و بر علیه خلفا قیام بکن و سر بینداز و دست قطع کن و فلان و این حرفها، [او] هم می شد یک امام حسینی در کنار امام حسین با این خصوصیت، ولی اسمی از امام مجتبی نیست! چرا نیست؟ چون امام مجتبی امام است، چون امام است باید مظلوم واقع شود، چون امام مجتبی امام است آن حیثیت ثبوتیه در او به مرتبه اتم است.

اگر امام مجتبی هم مثل عمر سعد بود یا مثل فرض کنید خالد ابن ولید بود الان مگر خالد ابن ولید را در همین کتب اسلامی از مفاخر اسلام نمی شمارند؟ همین خالد ابن ولید را، همین که با زن مالک ابن نویره در شب قتلش زنا کرد! همین آقا، در همین کتب شیعه خالد ابن ولید را از مفاخر اسلام شمرند، از همین علمای شیعه صراحتاً سقیفه‌ی بنی ساعده، به عنوان یک جریان اصلاحی که جلوی تشطط مسلمین را گرفته است نام برده شده است! اوف بر همه‌ی اینها باشد! از سقیفه بنی ساعده! اینها به چی نظر می کنند؟ به جنبه‌ی اثبات. این را می گویند ماتریالیست اسلامی. ماتریالیست یعنی دیدگاه ماده‌گرایانه، دیدگاه و نظری که آن نظر روی جنبه‌ی اثبات است نه روی جنبه‌ی ثبوت، به امام حسین نگاه می کنیم، در کتابهایمان روی منبرهایمان، فلان، در روز عاشورا قیام کرد و بر علیه یزید و عبیدالله

زیاد فلان کرد و! حالا اگر امام حسین این کار را نمی‌کرد، ها! ببینید! چرا اینجوری شد؟ چرا آنجوری؟ چرا؟ چون دیدگاه ما دیدگاه ماتریالیست است، حتما که نباید لنین و مارکس باشد، این هم یکی.

وقتی که نظر ما می‌افتد روی جنبه‌های اثباتی و ظاهر را می‌بینیم، موسی ابن جعفر را موسی ابن جعفری می‌دانیم که بر علیه هارون، خلیفه‌ی ظالم، قیام کرده، کی موسی ابن جعفر بر علیه هارون قیام کرد؟ کجا قیام کرد؟ کجا قیام کرد؟ امام سجادی را ما باید قبول کنیم که از نقطه‌ی نظر مقام اثبات، آن امام سجاد در قبال خلفاء جائز بایستد تا پای جان اما اگر در تاریخ بخوانیم که همین طور هم هست که امام سجاد بیعت می‌کند با فرستاده یزید و گرنه خونش هدر است این را نمی‌توانیم بپذیریم، نه! این در تاریخ درآمده! این را به امام سجاد اضافه کردند، حضرت این کار را انجام نمی‌دهد! می‌گویند دیگر! مگر نمی‌گویند؟ امام سجاد کی این کار را انجام می‌دهد؟ این از مقام امامت بعید است، نه آقا! بعید نیست، بیعت نمی‌کرد می‌کشند، شمشیرش را درآورده شمشیر سه متری را می‌گوید یا بیعت کن یا تو را هم مثل بقیه، ده هزار فرزند نامشروع بعد از آن جریان در مدینه متولد شد، شوخی ندارد، این است! همین است. حضرت چی کار کند؟ نه! نمی‌کنم، نخیر! نمی‌کنم، باشد [او را] هم مثل امام حسین [می‌کشند] مگر امام حسین را سر نبریدند؟ چی شد؟ خب سر بریدند دیگر! بعد هم اسب را تازاندند! نه [فقط] خودش، بچه‌ی شش ماهه‌اش را هم گوش تا گوشش را اصلا تکه تکه کردند! می‌کنند دیگر، هست. انجام می‌دهند.

امام سجاد چه کار کند؟ ما فقط از امامت مقابله و مبارزه و اینها را دیدیم، به آن جنبه‌ی ثبوتیه‌ی قضیه که او اصل است و آن همه چیز است و باید فقط نظر روی آن متمرکز باشد و مرتکز باشد، ما او را ندیدیم فقط به جنبه‌ی ظاهر نگاه می‌کنیم، خب خیلی‌ها مشابهت با ائمه دارند، خیلی‌ها، چگوارها هم مشابهت دارند، ژاندارک هم بر علیه این چیزها قیام می‌کرد و فلان، نهرو هم فلان بود، گاندی هم همینطور بود، مگر گاندی بر علیه سیاست انگلیس مبارزه و اینها نکرد؟ پس او هم نعوذ باللّه نعوذ باللّه او هم امام حسین است دیگر! چه فرقی می‌کند؟ گاندی هم همین کار را کرد دیگر، نهرو گاندی، چگوارو، ژاندارک امثال ذلک، حالا دیگر بخواهیم اصلا اسم ببریم و این حرفها، دهانمان نجس می‌شود با این اسامی که دیگر یک مشت کافر و فلان و این چیزها. حالا خدا می‌داند که با هر کسی به مقتضای آن علمش، آن رحمانیتش [چگونه رفتار] کند، هر کسی قدم خیر برداشته اجرش هست بر نداشته [نیست].

اینها همش برای چیست؟ اینها همش به خاطر این است که روح ماتریالیستی اسلامی بر دیدگاه ما حاکم شده است، و همه‌ی قضایا را از این دیدگاه ما مشاهده می‌کنیم. آن کسی برای ما اهمیت دارد که منطبق با این دیدگاه باشد، نمی‌رویم اول برویم بگوییم امام حسین، بعضی‌ها هستند مثلاً همان سابق که بعد از این انقلاب از این گروه‌های مخالف و این ناسیونالیستی و اینها که آمده بودند، من گاهی می‌شنیدم مثلاً تا کسی بود، می‌گفتند ما اول ایرانی هستیم و بعد مسلمان هستیم، احمق‌ها! اول ایرانی هستیم بعد مسلمان هستیم، اصلاً خودش تا جد سومش یادش نمی‌آید کی هست؟ می‌گوید ما ایرانی هستیم بعد مسلمان.

آن یکی می‌گفت نخیر! ما مسلمان هستیم بعد ایرانی، جنگشان می‌شد و دعوایشان می‌شد حالا قضیه ما هم همین است، وقتی که می‌خواهیم به یک امام نگاه کنیم، تاریخ یک امام را می‌خواهیم بررسی کنیم، به یک ولی خدا می‌خواهیم نگاه کنیم، به یک عارف می‌خواهیم نگاه کنیم، می‌خواهیم او را بررسی کنیم می‌رویم در جنبه‌ی اثبات او، آنچه را که از کارها با دیدگاه ما موافق باشد به همان مقدار به او بها و درجه و مرتبه می‌دهیم، مدال می‌دهیم، اما اگر فرض کنید که یک نفر بود احساس کردیم دیدیم آمده کنار نشسته، از مسائل خودش را کنار نگه داشته، نه! این فایده ندارد! این کیست؟ این رفته کنار! هنر کرده آمده رفته اینجور نشسته؟ اگر راست می‌گوید بلند شود بیاید این کار را بکند، بنده خودم شاهد بودم در بعضی از این صحبت‌هایی که بعضی‌ها می‌کردند و چه جسارت‌هایی می‌کردند و گوشه‌هایی هم به مرحوم آقا و اینها، که یک عده آمدند اینجا و در حرم امام رضا و اینها پناه آوردند و خودشان را از مسائل برکنار نگه داشتند و اینها، اسم خودشان را عارف گذاشتند، خود بنده داشتم می‌شنیدم، کنار مرحوم آقا هم نشسته بودم. اسم خودشان را عارف گذاشتند، عارف! می‌دانید عارف کیست؟ عارف! شروع می‌کند آن کی و جوان و از این مسائل دیگر.

این چی دارد نگاه می‌کند؟ این را می‌گویند ماتریالیست اسلامی، این عارف است؟ این چهارده پانزده ساله را عارف می‌گویند آخر؟ آنی که بین تفنگ یک متری و بین هفت تیر فرق نمی‌گذارد این عارف شد؟ مفاهیم جایشان را عوض کردند، تعابیر جایشان را عوض کردند، تغییر دادند، اصطلاحات در غیر از مواضع خودش قرار گرفته، خب بله آقا! ما هزارتا می‌توانیم صفات مستحسنه بیاوریم، حسنه بیاوریم، برای افراد، اما هر چیزی جای خودش را دارد عزیز من، همینی که الان چهارده سالش است و دوازده سالش است و سیزده سالش است و هفده سالش است، این همه هم اخلاص دارد شما می‌برید بیمارستان در اتاق جراحی چاقو بهش بدهی قلب طرف را در بیاورد، یک عمل بایاست

بکند! می دهی

یا نمی‌دهی؟ چرا نمی‌گویی که آقا این که چهارده سالش است و چی می‌کند و فلان پس بنابراین بهترین جراح قلب هم هست و چاقو بدهی دستش و! چرا نمی‌دهی؟ چون هر چیزی حساب دارد، اما حالا که قضیه به عرفان رسید هیچ دیواری کوتاهتر از عرفان پیدا نکردی؟ ها؟ هیچ دیواری را پیدا نکردی؟ عارف ما این است! ولی ما این است و فلان است. اینها چیست؟ به این می‌گویند ماتریالیست اسلامی. دیدگاه ماده‌گرایانه‌ی رنگ و لعاب اسلام، نه! رنگ و لعاب همینقدر که به اصطلاح در بین سایر مذاهب نرفتیم و از سایر ملل کمک نگرفتیم و زعمای آنها را برای خود زعیم قرار ندادیم، همینقدر، دوازده امام و چهارده معصوم، به همین مقدار جنبه‌ی اسلام و تشیع به خود می‌گیرد.

لذا ما می‌بینیم در صحبت‌ها در سخنان در حرفها، در مطالب بزرگان، مرحوم آقا نگاه کنید، اول آن جنبه‌ی واقع را در نظر می‌گیرد آن را به عنوان عمود و بعد بقیه‌ی مسائل را در آن حول و حوش شروع به بحث و غور می‌کند، اما افراد دیگر نه! مسئله اینطور نیست.

خب فعلا این بحث به این مقدار ان‌شاءالله که تا حدودی روشن شد. این را فعلا در اینجا ما تمام کنیم تا اینکه برسیم به عبارات و فرمایشات حضرت سجاد و ببینیم چه می‌گویند؟ اینقدر از خودمان [اضافه نکنیم] ببینیم امام چی گفته؟ آئی را که، خیر سرمان ما قول دادیم شبها، این دعای ابوحمزه را بخوانیم این که همش حرفهای خودمان شد، این که خیلی چیز نشد، ان‌شاءالله که امیدواریم خداوند فهم این مطالب، فهم این مسائل را خداوند به ما بدهد واقعا وقتی که من خود من اینطور هستم لابد شما رفقا هم [این طور هستید] واقعا وقتی که من اینها را می‌خوانم اصلا نور امید در دلم به وجود می‌آید می‌گویم خب امام سجاد این حرفها را برای ما زده دیگر، خب من که الان دارم گناه می‌کنم، خودم هم می‌دانم دارم گناه می‌کنم، عبد متمرّد هم هستم، اصلا قابلیت برای این که اسم عبودیت [را هم بر خودم] بگذارم نمی‌بینم، شوخی هم ندارم، اهل تواضع و این حرفها هم نیستم، بعد گاهی از اوقات اصلا از خودم ناامید می‌شوم پس خدایا چی کار کنیم؟ یک دفعه یاد امام سجاد می‌افتم.

می‌گویم امام سجاد همین ماها را دارد اینجا می‌گوید، می‌گوید خدایا ما همین هستیم، ادعوك يا رب بلسان قد احرسه ذنبه، خوشحال می‌شویم، می‌گوییم نه! ان‌شاءالله چیزی نیست ان‌شاءالله مورد مغفرت و رحمت خدا قرار می‌گیریم دیگر، چون حضرت از زبان ما دارد این مطالب را به خدا عرضه می‌دارد که حجتي يا الله في جراتي على مسئلتك مع اتيانى ما تكره جودك و كرمك، خب وقتی که خود امام سجاد عرضه می‌دارد که حجّت من، دلیل من، آن پشتوانه، دیشب چی عرض کردم؟ حجّت یعنی

پشتوانه، پشتوانه‌ی من در سوالی که دارم از تو می‌کنم با گناهی که می‌کنم، همین‌ی است که جود و کرم

تو است، خب این پس راجع به من هم هست، این قضیه راجع به ماست، راجع به شماست راجع به تک تک افراد است، آدم نشاط پیدا می کند، عشق پیدا می کند، همت پیدا می کند شوق پیدا می کند، خب اگر این مطالب را ما از زبان امام سجاد نشنویم چه می شود؟ حالت یأس بر ما پیدا می شود، دلسردی، خستگی، و ناتوانی پیدا می شود و آن بالاترین مانع است.

امیدواریم خداوند متعال فهم این مطالب را در ما هر لحظه و آنی بیش از پیش و همت ما را نسبت به این مسائل [زیاد] کند و در همه حال ما را مورد عنایت و رحمت خودش قرار بدهد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد